

• دریافت ۹۸/۰۹/۰۹

• تأیید ۹۸/۱۲/۰۲

بلاغت و ایدئولوژی

سیدحسین سیدی *

سید محمد جواد سیدی **

چکیده

هیچ انسانی بدون پیش فرض نیست و همیشه این پیش فرض‌ها هستند که داوری‌ها و رویکردهای ما نسبت به پدیده‌های جهان را شکل می‌دهند. مکاتب فکری نیز از این قاعده بیرون نیستند؛ چون مکاتب فکری می‌توانند مبنای هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی یا ایدئولوژیک داشته باشند؛ لذا در شکل‌گیری مفاهیم و حوزه‌نظریه‌پردازی نیز مبنای ایدئولوژیک تأثیرگذار است. این مسئله یعنی تأثیر پیش فرض‌ها در رویکرد نظریه‌پردازان بلاغت عربی نیز مشاهده می‌شود؛ زیرا بلاغت عربی هم در یک بستر تاریخی و تحت تأثیر عوامل دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته است. در این مقاله تلاش می‌شود با بررسی و تحلیل دیدگاه متکلمان اشعری و معتزلی ردپای ایدئولوژی در تبیین و جهت‌گیری تحلیل مسائل بلاغی، روشن گردد. طبیعی است که روش تحقیق در این مقاله تحلیلی و انتقادی است. نتیجه این بررسی معلوم می‌دارد که متکلمان مسلمان به‌ویژه متکلمان معتزلی، مفاهیم بلاغی را چنان تعریف و تبیین می‌کردند که با مبنای ایدئولوژیک آنان همسو گردد.

واژگان کلیدی: بلاغت، ایدئولوژی، متکلمان، اشاعره، معتزله.

* عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات عرب دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، (نویسنده مسئول)

seyedi@um.ac.ir

sorooshseyedi@gmail.com

** دکترای فلسفه غرب و مدرس دانشگاه علامه طباطبایی

فرضیه و پرسش

فرضیه: فرض آن است که بلاغت عربی به‌مثابه زبان (شکل عالی و ادبی زبان) با مفهوم‌سازی در بلاغت عربی، کارکرد ایدئولوژیک داشته است و این وجه را در شبکه مفهومی بلاغت عربی آشکار کرده است.

پرسش آن است که در بلاغت عربی شبکه مفهومی بلاغت در چه حوزه‌هایی یا در چه مفاهیمی بار ایدئولوژیک داشته است؟

پیشینه پژوهش

بلاغت‌دانان عرب هرگز از مفهوم ایدئولوژی در آثارشان استفاده نکرده‌اند و حتی رویکرد کلامی‌شان را هم در نوشته‌های خود به‌وضوح بیان نمی‌کرده‌اند. گاه از عباراتی چون «حسب مذهبنا» و «علی رأی اصحابنا» استفاده می‌کردند که می‌توان دریافت مرادشان گرایش کلامی آن‌ها از جمله اشعری یا اعتزالی بوده است.

گاهی هم در آثاری چون «المغنی فی ابواب التوحید» از عبدالجبار معتزلی به گرایش‌های اعتزالی وی در باب زبان برمی‌خوریم اما همچنان دیدگاه روشنی را در مسائل بلاغی اظهار نمی‌کردند؛ اما در دوران جدید با آثاری روبه‌رو می‌شویم حامل عناوینی که در بادی امر نشان از تبیین رویکردهای ایدئولوژیک بلاغت‌دانان عرب دارد ولی با نگاهی دقیق مشخص می‌شود این آثار همچنان به مسئله ایدئولوژی اشاره‌ای ندارند؛ از جمله کتاب «التراث النقدي و البلاغی للمعتزله حتی نهاية القرن السادس الهجری» از ولید قصاب که نویسنده بیشتر در پی تحلیلی تاریخی و بیان رویکرد بلاغت‌دانان معتزلی است و کمتر به تأثیر ایدئولوژی اعتزالی بر مفهوم‌سازی بلاغی آن‌ها متوجه کرده است. اثر دیگری با نام «البلاغه و الایدیولوجیا، دراسة فی انواع الخطاب النشری عند ابن قتیبه» از مصطفی الغرافی هست. نویسنده چنان که از عنوان فرعی کتاب پیداست بر گونه‌های گفتمان نثر ابن قتیبه تکیه و از خلال آن

دیدگاه‌های وی را در مسائل بلاغی و غیربلاغی مطالعه کرده است؛ لذا از حضور عنوان اصلی کتاب که باید رابطه بلاغت و ایدئولوژی را واکاوی کند خبری نیست.

مبانی نظری پژوهش

از نظر منطقی میان مفاهیم می‌توان نسبت‌های متعددی برقرار کرد. این نسبت‌ها می‌توانند از باب هم‌نشینی و سازگاری باشند یا از جهت تضاد و ناسازگاری؛ از جمله این نسبت‌ها نسبت میان دو مفهوم بلاغت (rhetoric) و ایدئولوژی (Ideology) است. در آغاز چنین به نظر می‌رسد که میان این مفاهیم نسبتی نباشد اما در این نوشتار برآنیم تا روشن سازیم که ایدئولوژی نسبتی تأثیرگذار در شکل‌گیری مقولات بلاغی دارد. این نسبت ممکن است از نوع سازگاری باشد یا از نوع ناسازگاری. از آن حیث که ایدئولوژی بر رویکرد بلاغت‌دانان تأثیر می‌گذارد امکان دارد از نوع نسبت ناسازگار باشد؛ چون بلاغت را از مسیر طبیعی‌اش که اساساً بررسی و تحلیل ادبی متن است، به سوی گرایش‌های ایدئولوژیک می‌برد که با ماهیت آن ناسازگار است؛ اما مراد از ایدئولوژی چیست؟ کلمه ایدئولوژی از واژگان پرمناقشه در حوزه علوم انسانی است. نخستین بار فیلسوف فرانسوی، «دستوت دوتریس» (Des tutte Trocy)، در قرن نوزدهم این کلمه را به کار برد. ایدئولوژی تبیین‌کننده هویت، کنش‌ها، اهداف، معیارها و ارزش‌های فرد یا گروه است؛ به عبارت دیگر، همان باورها و مجموعه ارزش‌هایی است که وجه مشترک افراد یک جامعه است. با این توضیح مراد ما از ایدئولوژی در این نوشتار ایدئولوژی به معنای مارکسیستی آن نیست که ایدئولوژی را فریب و سراب می‌داند. آنچه در این جا مدنظر است تعریف و دیدگاه «لیکاف» (Lakoff) و «فرکلوف» (Fairclough) است. اینان از دیدگاه شناختی و زبان به مسئله ایدئولوژی نگریده‌اند و برآنند که «ایدئولوژی، مجموعه عقاید و باورهایی است که تجربیات و انتظارات آدمی را شکل می‌بخشد و آن را مرتبط با گفتمان می‌دانند که گفتمان را در

کاربرد زبان به منزله یک امر اجتماعی به کار می‌برند. بنابراین تحلیل گفتمان یعنی، تجزیه و تحلیل کیفیت کارکرد متن در بستر اجتماعی، فرهنگی» (Fairclough، ۱۹۹۵: ۷). این دیدگاه می‌گوید هیچ معرفتی بی‌طرف و بدون پیش‌فرض نیست؛ بی‌طرفی متن یک توهم ایدئولوژیک است و حتی امری غیرممکن؛ زیرا ایدئولوژی در تمام گفتمان‌ها پنهان است. ریشه این حضور ناپیدا را می‌توان در فلسفه یونان و نزد سوفسطائیان جستجو کرد؛ چنان‌که مشهود است آن‌ها از ابزار بلاغت برای اقناع مخاطبان یا بهتر بگوییم اغوای آن‌ها استفاده می‌کردند. پیوستگی میان ایدئولوژی و بلاغت از مسئله بسط و نفوذ قدرت جدا نیست؛ چون بسط و استمرار قدرت همیشه با خشونت ممکن نیست بلکه باید از ابزارهای نرم دیگری از جمله بلاغت بهره برد؛ «یعنی خشونت زبانی یا خشونت نمادین. پس بلاغت تنها یک زیبایی ظاهری و زیبایی‌شناختی در گفتمان ایدئولوژیک نیست، بلکه کاربرد دیگری دارد» (ریکور، ۱۹۹۱: ۱۰۹).

از نظر فرکلاف ایدئولوژی هم در ساختارهای زبانی حاضر است هم در رخدادهای زبانی. او نظریه‌ای راجع به گفتمان و تحلیل گفتمان پیش می‌کشد که با این نتیجه‌گیری سازگار است. به نظر فرکلاف بازه بسیار متنوع‌تری از ویژگی‌ها و سطوح زبانی هم آکنده از ایدئولوژی هستند؛ از جمله صورت و سبک و نیز محتوا. از سوی دیگر، او معتقد است که مسائل ناظر به زبان / ایدئولوژی باید در چارچوب وسیع‌تر نظریات و تحلیل‌های قدرت قرار بگیرند. وی در اینجا از مفهوم هژمونی گرامشی استفاده می‌کند؛ یعنی در بررسی نسبت زبان / ایدئولوژی بر تغییر در کنش و ساختار گفتمانی تکیه می‌کند که به منزله یک جنبه از تغییر در موازنه نیروهای اجتماعی محسوب می‌شود (Fairclough، ۱۹۹۵: ۷۰).

زبان و ایدئولوژی

پیوند ذهن و زبان از مسلمات حوزه مطالعات زبان‌شناسی و روان‌شناسی است. در این‌که زبان بر ذهن تأثیر می‌گذارد و در شکل‌گیری مفاهیم ذهن نقش اساسی دارد تردیدی نیست؛ چون ما از دریچه زبان به جهان می‌نگریم و جهان بینی‌مان تحت‌تأثیر جهان‌نگری‌مان است. این تأثیر را از زاویه‌ای دیگر یعنی اصالت زبان در ایدئولوژی هم می‌توان نگریست. مسئله زبان از دیرباز از مباحث مشترک فیلسوفان، متکلمان، ادیبان، ناقدان، فقیهان و عارفان بوده است اما در دوران جدید به‌ویژه در فلسفه پست‌مدرن زبان جایگاه ویژه‌ای یافت. اساس اندیشه پساساختارگرایان در باب زبان به دیدگاه سوسور در این زمینه برمی‌گردد. از نظر پساساختارگرایان «میان دال (زبان) و مدلول (واقعیت) هیچ ارتباط پیشینی وجود ندارد و زبان، شکل‌دهنده واقعیت است. از نظر آنها حقیقت، زبان است. لذا این فلسفه بر مفهوم «اصالت زبان» تعریف شده است. زیرا نقد سوژه خودبنیاد، جزء محوری مدرنیته در فلسفه پسامدرن و مرکززدایی از آن، باعث اصالت‌بخشی به زبان و زبان‌محوری در فلسفه پسامدرن می‌شود.» (عابدی، ۱۳۸۸: ۴۱) لذا زبان و استفاده از آن از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر زندگی آدمی است و اساساً ما از کانال زبان به معنا می‌رسیم و حتی معنا در ساختار زبانی ساخته و پرداخته می‌شود. به همین جهت پست‌مدرن‌ها بر مسئله زبان تأکید دارند. از دید آن‌ها «کلیه ساحت‌های زندگی بشر از جمله علم، فلسفه، ایدئولوژی‌ها، هنر، ادیان، جامعه و تاریخ... ساختار نشانه‌ای و متن‌گونه دارند و این در اصل معروف پساساختارگرایان آشکارا بیان شده است که "هیچ چیز خارج از متن وجود ندارد"، و به قول یکی از اندیشمندان برجسته این مکتب دومان (Demon) براندازی حقیقت، توسط بلاغت، ویژگی همه زبان‌ها است» (احمدی؛ کریم‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۰). اهمیت زبان در شکل‌دهی ذهن ما چنان است که مفاهیم ذهنی‌مان بی آن‌که بدان آگاه باشیم، از کانال زبان شکل می‌گیرد و این چنین است نقش آن در ایدئولوژی و

از همین روست که اندیشمندان حوزهٔ پسا ساختارگرایی برآند معنا یا مفهوم در نظام‌های معرفتی همچون ایدئولوژی، علم، فلسفه... در درون ساختارهای معنایی و مناسبات دالیه مدلولی بی‌پایان ساخته می‌شود؛ یعنی این ذهن نیست که ایدئولوژی را می‌سازد بلکه این ایدئولوژی است که به‌مثابه ساختاری نشانه‌ای ذهن را می‌سازد (لارین، ۱۳۸۱: ۱۶۷). این وضعیت و تأثیرگذاری و شکل‌دهی ذهن در نظام‌های ایدئولوژیک به‌ویژه نظام‌های توتالیتر بیشتر خود را نشان می‌دهد؛ از جمله در فاشیسم که «در این ایدئولوژی، کلام، کسی را راهنمایی نمی‌کرد که چه چیزی در حال رخ دادن است. زبان وارد کار فریفتن و برانگیختن و خواب کردن شده بود، نه توضیح و باز نمودن» (هیوز، ۱۳۷۸: ۸۳).

فرکلاف به رابطهٔ متن با ساختار اجتماعی و سیاسی اشاره می‌کند و بر آن است که «روشن کردن و نقد روابط میان ویژگی‌های متن و روندهای اجتماعی و روابطی از جمله روابط ایدئولوژی‌ها و روابط قدرت، که معمولاً آشکار نیستند، برای تولیدکنندگان متن اساساً عملکرد و اثربخشی آن‌ها در گرو همین وجه پنهان است.

از نظر او گفتمان سه وجه دارد: ۱. متن زبانی، نوشتاری یا گفتاری؛ ۲. کنش گفتمانی (تولید متن، تفسیر متن)؛ ۳. کنش اجتماعی - فرهنگی. روش تحلیل گفتمان عبارت است از توصیف زبانی متن زبانی، تفسیر نسبت بین روندهای گفتمانی تولیدی و تفسیری و متن و تبیین نسبت بین روندهای گفتمانی و روندهای اجتماعی» (Fairclough، 1995: ۹۷).

«دومان» (Demon)، مسئلهٔ خوانش بلاغی (Rhetorical Reading) را مطرح می‌کند و بر آن است که میان «سه‌گانهٔ گرامر، بلاغت و منطق»، خوانش بلاغی اهمیت بیشتری دارد، چون ادبیت (Literality)، کاربرد از زبان است که کارکرد بلاغی را نسبت به کارکرد دستوری و منطقی، برجسته‌تر می‌کند» (احمدی؛ کریم‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۱۳). سخن دومان از این حیث حائز اهمیت است که عالی‌ترین وجه ظهور

زبان همان وجه ادبی آن است؛ برای همین هم وی خوانش بلاغی و ادبیت را مطرح می‌کند؛ البته در سطح زبان عادی نیز باز زبان در شکل‌دهی ایدئولوژیک ذهن تأثیرگذار است.

ساختارها، کنش‌ها و رخدادها همه ویژگی‌های نشانه‌ای دارند. رخدادها در جنبه نشانه‌ای متن هستند، چه گفتاری چه نوشتاری. «در مورد کنش‌ها، شیوه‌های کنش عبارتند از زانرها. شیوه‌های بازنمایی عبارتند از گفتمان‌ها و شیوه‌های وجود عبارتند از سبک‌ها. ژانر و گفتمان و سبک، مقولاتی نشانه‌ای هستند. گفتمان‌ها عبارتند از شیوه‌های بازنمایی جنبه‌هایی از جهان که می‌توان به صورت عام آن‌ها را همان مواضع مختلف یا نظرگاه‌های گروه‌های مختلف کنشگران اجتماعی دانست؛ مثلاً احزاب سیاسی مختلف. سبک‌ها شیوه‌های مختلف بودن و هویت‌های اجتماعی‌اند در جنبه نشانه‌ای خود» (Faircough, ۲۰۱۲: ۸۲)

مسئله رابطه زبان و ایدئولوژی را می‌توان از منظر روانکاوی هم بررسی کرد؛ مثلاً از منظر روانکاوانی چون «لاکان» که میان «واقعیت» و «واقع» تمایز قایل می‌شدند. این‌ها معتقدند «از آنجایی که «واقعیت» از راه آئینه زبان خود را متجلی می‌سازد، تنها می‌تواند بازتابی از «واقع» باشد. به عبارت دیگر، این زبان است که ما را متقاعد می‌کند و این تصوّر را در ما پدید می‌آورد که «واقعیت» را درک کنیم. «واقعیت» جهانی است که ما پس از ورود به «نظم نمادین symbolic order در پیرامون خود می‌سازیم» (عضدانلو، ۱۳۹۶: ۱۸).

تحلیل مسئله

خاستگاه تحلیل مسئله از این فرض آغاز می‌شود که شبکه مفهومی بلاغت عربی در خلأ شکل نگرفته بلکه همچون دیگر پدیده‌های فکری با منظومه‌های فکری و مسائل فرهنگی دیگر درآمیخته است؛ بدین معنی که گفتمان بلاغت عربی از نظر

مفاهیم بلاغی در یک منظومه بزرگ‌تری سامان یافته که هدفمندی ایدئولوژیک بر آن حاکم است. تردیدی نیست که گزینش مفاهیم و کاربرد آن‌ها ضرورتاً در گرو مقاصد تولید گفتمان و شرایط ساختاری آن بوده است و درعین حال این مقاصد از چالش‌های حاکم بر جامعه در یک برهه سیاسی و فرهنگی هم جدا نیست؛ چنان‌که بلاغت در سنت مغرب‌زمین از دل فرهنگ فلسفی و سوفسطایی برآمده، در سنت بلاغت عربی نیز از دل گفتمان حاکم دین بروز و ظهور یافته است. می‌دانیم که سه مسئله عمده حاکم بر گفتمان بلاغی عرب از حیث معرفت‌شناختی به قرار ذیل است: ۱. مسئله تدوین قرآن؛ ۲. اعجاز قرآن؛ ۳. و درنهایت مسئله حدوث و قدم کلام باری.

بدین ترتیب مسئله این پژوهش نسبت گفتمان ایدئولوژیک با بلاغت عربی است. اگر بپذیریم که سه مسئله حاکم بر گفتمان بلاغی عرب از جهت معرفت‌شناختی، سه موضوع یادشده است انتظار می‌رود موضع اندیشمندان و قرآن‌پژوهان مسلمان در این مسئله متفاوت باشد و چنان‌که خواهیم دید این اختلاف منظر در تبیین سه‌گانه بالا بیشتر بار ایدئولوژیک دارد؛ بنابراین برای تبیین مسئله ابتدا موضع بلاغت‌دانان مسلمان را ذکر و سپس موضع متکلمان را بررسی خواهیم کرد که چگونه برای دفاع از ایدئولوژی، مقولات بلاغی را تحلیل می‌کنند.

موضع ایدئولوژیک بلاغت‌دانان

بلاغت چنان‌که می‌دانیم و از تعریفش پیداست، بیانی است که درنهایت به اقناع مخاطب منجر می‌شود؛ یعنی از مهم‌ترین کارکردهای بلاغت ارائه کلامی است با مقتضای حال مخاطب با سازوکارهای بیانی در دو سطح معنا (دانش معانی) و در سطح زیبایی آن یعنی (دانش بیان) که در خدمت معناست و نهایتاً در حوزه بدیع که به آرایش لفظی در خدمت معناست. این هر سه حوزه سرانجام در خدمت غایتی هستند که آن را اقناع مخاطب می‌نامیم. حال به دیدگاه برخی از بلاغت‌دانان در بلاغت عربی توجه خواهیم کرد که چگونه از این غایت سخن می‌گویند.

ابن قتیبه: در تعریفی که از کارکرد بلاغت ارائه می‌دهد، بیشتر دغدغه ایدئولوژیک دارد تا ادبی. می‌گوید: «بیان حجت خداوند در ذهن مکلفان، کاستن رنج شنوندگان و زینت‌بخش معانی در دل مریدان و انگیزه‌بخش در پذیرش باورها و نفی دغدغه‌ها از دل با موعظه حسنه از کتاب و سنت است» (ابن قتیبه، ۲۰۰۳، ۲: ۱۴۶). ملاحظه می‌شود که کارکرد بلاغت از نظر او در خدمت ایدئولوژی و باورها بودن است. موضع روشن‌تر وی در این زمینه را می‌توان در تفسیر حدیث پیامبر (ص) که فرمود: «انّ من البیان لَسِحْرًا» یافت که می‌گوید: «مراد آن است که دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نمایند و زشت را زیبا و کوچک را بزرگ جلوه می‌دهد؛ لذا گویی (بیان) جادوست... (همان، ۲۰۰۲: ۲۶۸). به‌وضوح می‌توان دریافت که هدف و کارکرد بلاغت از نظر ابن قتیبه یک کار عملی است و آن هم اقناع مخاطب به هر شیوه است. گویی روش وی در بلاغت، امری غیراخلاقی به‌نظر می‌آید؛ چنان‌که در مقدمه عیون‌الخبار آورده است: «کلام، شکارگاه قلب‌ها و جادوی حلال است و به اعتبار آن حق را در زیباترین صورت آشکار می‌کند و دشمن را دور می‌نماید» (همان، ۲۰۰۳: ۱: ۱۵)؛ بنابراین هدف ابن قتیبه در حوزه بلاغت، مسئله اقناع و کارکرد عملی آن است؛ لذا متوسل شدن به جادوی بلاغت و مدح و ذم چیزی در آن واحد، یکی از گونه‌های کارکرد ایدئولوژیک است. جالب است که در آثار برخی از بلاغت‌دانان از عبارت «سیاسة القول» استفاده شده است که باز نشان از بار ایدئولوژیک دارد.

عمرو بن عبید (۱۴۴-۸۰ق): از او پرسیدند، بلاغت چیست؟: «ما بلغ بک الجنة و عدل بک عن النار» (جاحظ، ۱۹۴۸، ۱: ۱۱۴).

ابو حیان توحیدی (۴۱۴هـ ق) می‌گوید: «بلاغت حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهد» (توحیدی، بی‌تا، ۱: ۱۰۱).

ابوهلال عسکری (۳۹۵ق): «بالاترین مرتبه بلاغت آن است که برای امر مذموم استدلال کند تا آن را در معرض امر محمود نشان دهد یا برای امر پسندیده استدلال کند تا آن به‌صورت زشت و ناپسند جلوه‌گر شود...» (عسکری، ۱۹۸۶: ۵۳).

متکلمان اشعری و معتزلی و مبانی ایدئولوژیک

پیش از این یادآور شدیم که گفتمان حاکم بر بلاغت عربی در سه حوزه تدوین قرآن، اعجاز قرآن و کلام باری بوده و می‌دانیم که دو جریان فکری در کلام اسلامی به نام اشاعره و معتزله در تفسیر و تحلیل این مقولات سه‌گانه با هم اختلاف داشته‌اند و بیشترین اختلاف در تحلیل ماهیت کلام باری بوده که این خود در شکل‌گیری مقولات و مفاهیم بلاغی تأثیرگذار بوده است. اختلاف اشاعره و معتزله را در باب بلاغت می‌توان هم از جنبه سیاسی بررسی کرد و هم از جنبه ایدئولوژیک؛ البته آنچه در ظاهر اختلافشان مشاهده می‌شود، خاستگاه کلامی یا زبانی دارد اما با دقت می‌توان دریافت که خاستگاه اختلاف آن‌ها پیش از هر چیز ایدئولوژیک است. می‌دانیم که اعتزال از قرن سوم به یک مکتب بدل شد؛ یعنی دارای اصول و مبانی نظری شد اما همیشه نمی‌توان شکل‌گیری یک مکتب را به عوامل اندیشگانی آن نسبت داد؛ چون پاره‌ای از عوامل بیرونی و خارج از فضای اندیشگانی در شکل‌گیری آن دخیلند از جمله تعصب نژادی؛ برای نمونه در اختلاف میان خوارج و مخالفانشان می‌توان به این نکته اشاره کرد قبایلی که گرایش خوارجی در آن‌ها بیشتر بوده است، از قبیله ربیعیه بودند نه از قبیله «مُضریه و اختلاف این قبیله از قبل از اسلام هم مشهور بوده است» (ابوزهره، بی‌تا، ۱: ۱۱). پیداست که تعصب قبیلگی و نژادی از عوامل برون‌فرهنگی است تاجایی که اطلاق اعتزال بر کسانی که این گرایش را داشتند ناظر بر وجود یک دستگاه منظم فکری نبوده است؛ مثلاً «در آن دوران (یعنی از قرن اول و دوم) گروهی که در طرفداری از علی و معاویه موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده بودند، به این نام (معتزله) معروف بودند» (بدوی، ۱۹۷۱، ۱: ۳۷). تأثیر سیاست نیز در شکل‌گیری معتزله و اشاعره هویداست. معتزله یکی از دو فرقه درگیر در جنگ‌های جمل و صفین را بدون تعیین آن دو، کافر شمرده بودند. این ابهام‌گویی و عدم‌یقین، انگیزه سیاسی داشته است؛ زیرا برای این که بتوانند بنی‌امیه را تهدید کنند و در موقع

لزوم، کفرشان را برملا سازند، نیازمند دیدگاه و آرای جدیدی بوده‌اند» (فاخوری و الجری، ۱۹۹۳: ۲۶-۱۹)؛ بدین ترتیب معتزله با نزدیک شدن به حوزه سیاست گاه به قدرت اجتماعی دست می‌یافتند. اوج اقتدار و عزت آن‌ها در دوره عباسیان بود ولی همین عامل نزدیک شدن به سیاست در درازمدت موجب شکست و نابودی آن‌ها شد. درآمیختن سیاست و مسائل کلامی که معتزله آن را ابلاغ کرده بودند، موجب پدید آمدن یک دوره پانزده‌ساله اختناق شد که به دوره محنت معروف است.

جدای از این خاستگاه‌های غیرمعرفتی در شکل‌گیری دو فرقه معتزله و اشاعره آن‌ها در باب مقولات بلاغت با هم اختلاف داشته‌اند. مهم‌ترین مسئله اختلافی ایشان تبیین کلام باری بوده است که بیشترین بازتاب آن در مفاهیم بلاغی آشکار گشته است. آنان به مباحث اعجاز و نقد و بلاغت نگاه ویژه‌ای داشته‌اند و البته خاستگاه همه این دیدگاه‌ها دفاع از قرآن بوده و «مهم‌ترین سلاح در این مبارزه فکری، مسئله زبان بوده است» (قصاب، ۱۹۸۵: ۲۱۳)؛ چون معتزله به‌طور خاص دریافته بودند که در این نزاع، بهترین سلاح زبان است؛ البته مراد معتزله از زبان، زبانی با بیان زیبا و تأثیرگذار بود و از این منظر، بلاغت بهترین ابزار بوده؛ زیرا بلاغت از مهم‌ترین ابزارهای اقناع و سلاح مهمی در مناظره و جدل و سرکوب خصم به‌شمار می‌آمده است؛ چنان‌که در یونان باستان نیز سوفسطانیان از این سلاح بهره می‌بردند؛ بنابراین از نظر نگارنده آن انگیزه به‌ظاهر دینی در دفاع از قرآن، رنگ و بوی ایدئولوژیک یافته بود.

هم اشاعره و هم معتزله به فن بلاغت یا rhetoric بسیار نیاز داشتند؛ لذا می‌کوشیدند تا حوزه نظریه‌شان را گسترش دهند و گاهی نیز دیدگاه‌های خارج از حوزه بلاغت عربی یعنی بلاغت یونانی را هم در آن دخالت می‌دادند و در نتیجه مدلی نو از بلاغت را شکل دادند که تقریباً اصالت عربی‌اش را از دست داده بود. این همه به‌جهت گرایش ایدئولوژیک آنان بوده است.

تحلیل پارادایمی

دیدگاه اشاعره و معتزله در باب بلاغت و اختلاف نظرشان در باب مقولات و مفاهیم بلاغی را می‌توان از دیدگاه پارادایمی نیز تبیین کرد. اصطلاح پارادایم (Paradigm)، ابهام معنایی دارد و هریک از اندیشمندان در حوزه‌های فکری‌شان آن را به معانی «چهارچوب‌های مرجع» (Frames of reference)، «جهان‌های گفتمان» (of universes discourse) یا «بازی‌های زبانی» (language games) به کار می‌برند؛ اما وجه مشترک و نهایی این مفهوم را می‌توان چنین بیان کرد: «نظرگاهی حاصل از مجموعه‌ای از اصول و قواعد هستی‌شناسانه، روش‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه مستدل و عام بدیهی، و نیز مبانی نظری، اصول موضوعه و عناصر کلانی که فعالیت علمی دانشمندان را با روش‌های اکتشاف‌گر معینی، در حوزه‌های علمی و معرفتی هدایت می‌کند» (حسنی؛ علی‌پور، ۱۳۸۹، ص ۹۲).

معتزله نیز دارای روش‌شناسی ویژه خود و انسان‌شناسی و اصول موضوعه هستند؛ لذا نظریاتشان از جهت پارادایمی نیز قابل بررسی است ولی به نظر می‌آید وجه غالب موضع‌گیری آنان در مباحث علم بلاغت در راستای تبیین آیات قرآن، ایدئولوژیک است؛ چون در سنت فرهنگی عرب، مکاتب فکری و اندیشگانی متعددی وجود داشتند که در تحلیل پدیده‌های زبانی تحت‌تأثیر گفتمان غالب بوده‌اند و به قول جابری «فرهنگ عربی اسلامی، در هیچ روزگاری، مستقل نبوده است و از نزاع‌های سیاسی و اجتماعی هم برکنار نبوده است، بلکه فرهنگ عربی اسلامی، همیشه حوزه اصلی شکل‌گیری این نزاع‌ها بوده است» (جابری، ۲۰۰۹: ۶۷).

مبانی ایدئولوژیک

نزاع اشاعره و معتزله و همچنین تبیین مفاهیم و مقولات بلاغی بلاغت‌دانان مسلمان از این قاعده بیرون نیست که باتوجه به مبانی ایدئولوژیک‌شان به تبیین و

تفسیر مبانی بلاغی همت می‌کردند. اساساً عموم زبان‌شناسان، بلاغت‌دانان، متکلمان، اصولیان و ناقدان دارای مبانی ایدئولوژیک و اندیشگانی هستند که با آن مبانی، دیدگاه‌های مخالفان خود را نقد می‌کنند. معتزله یک سلسله مبانی ایدئولوژیک دارند که از آن مبانی به تبیین مفاهیم بلاغی به قصد تفسیر متن (قرآن) دست می‌یازند؛ لذا «بنیاد مباحث بلاغی و ساماندهی واژگان آن به نوشته‌های کلامی، زبانی، بیانی، اصولی و تفسیری معتزله برمی‌گردد» (سرحان، ۲۰۱۲: ۱۸). از میان اصول پنجگانه اعتقادی معتزله مسئله توحید که با کلام باری مرتبط است، بیشترین تأثیر را در تبیین ایدئولوژیک آن‌ها از متن (قرآن) داشته است. خوانش متن از نظر معتزله خوانشی ایدئولوژیک بوده و این البته به واسطه رویکرد خوانش متن در قرن سوم است که معمولاً مفسران متن بدون پیش فرض به متن نمی‌نگریستند؛ بنابراین معتزله مهم‌ترین ابزار در تفسیر متن را دو عنصر عقل و زبان می‌دانستند اما استراتژی آن‌ها در تفسیر متن تأویل‌گرایی بود. تأویل از دید معتزله تنها یک ضرورت زبانی و معرفتی نبوده بلکه امری ایدئولوژیک بوده است. بدین معنا عقلی که با آن بر توحید و عدالت خداوند استدلال می‌شود، اصل و بنیادی است که نظام زبانی باید تابع آن باشد؛ به عبارت دیگر معتزله با برگرفتن استراتژی تأویل، هر آنچه را که با مبانی ایشان ناسازگار بود، تأویل می‌کردند و در این جهت از دو عنصر عقل و زبان بهره می‌گرفتند؛ پس یک قاعده اساسی نزد معتزله این بود که «هر آنچه که با عقل فهمیده می‌شود، نباید خلاف آن در قرآن بیاید؛ هرچه که در ظاهر خلاف آن به نظر برسد، پس ناگزیر باید تأویلی کرد تا موافق عقل باشد و درعین حال بر سنت‌های زبانی هم مبتنی باشد. چون عقل و دلایل آن قابل تردید نیستند ولی الفاظ و جملات و ترکیب‌های زبانی چنینند» (زرزور، ۱۹۷۱: ۲۸۲).

معتزله و کلام باری

چنان که گفتیم، مسئله توحید و کلام باری محلّ نزاع متکلمان مسلمان، اشاعره، معتزله و امامیه، بوده است. در راهکار تأویل گران معتزله مسئله توحید که با مسئله ایمان گره خورده، پیوندی وثیق با مسئله زبان دارد و از همین جاست که پای تأویل در تبیین مبانی اعتقادی آن‌ها باز می‌شود. توحید باری، نخستین مسئله‌ای بود که معتزله را به تأویل آیات قرآن کشاند؛ چون ظاهر این آیات با مفهوم توحید ناسازگار بود؛ بنابراین آن‌ها این آیات را به گونه‌ای قرائت می‌کردند که با اصول و مبانی ایدئولوژیک‌شان سازگار باشد و به همین جهت بهترین سلاح در این حوزه مجاز بود؛ البته این تنها معتزله نبوده‌اند که زبان و به تبع آن مجاز را به مثابه بهترین سلاح در این نزاع ایدئولوژیک برگرفتند، اشاعره نیز به آن بسیار نیازمند بودند و آنان هم کوشیدند تا حوزه نظریه‌های زبانی خود را گسترش دهند.

پیوند مسئله توحید با کلام باری را می‌توان از این عبارات عبدالجبار معتزلی دریافت که می‌گوید: «هدف از نزول قرآن، إفاده است و این زمانی معنا دارد که کلام، حادث باشد؛ لذا إفاده و حدوث ضرورتاً به این منجر می‌شود که کلام خداوند مسبوق به قرارداد باشد، چون کلام زمانی مفید است که مسبوق به قرارداد باشد» (عبدالجبار، ۱۹۹۶: ۴۲۶). برای فهم بهتر سخن عبدالجبار لازم است نگاهی به دیدگاه معتزله و مخالفان آن‌ها در باب حقیقت کلام باری داشته باشیم. همه فرقه‌های اسلامی بر این باورند که خداوند متکلم است ولی در معنای کلام و قدیم و حادث بودن آن اختلاف دارند. این گروه‌های فکری را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. اشاعره؛ ۲. حنابله؛ ۳. کرامیه؛ ۴. معتزله

۱. اشاعره برآنند که کلام، وصف خداوند است و وصف قدیم، قدیم است (البته منظورشان از کلام، همان معنای نفسی است.)

۲. حنابله اعتقادشان همچون اشاعره است اما کلام از نظر آن‌ها همان حروف و

اصوات و طبعا قدیم است.

۳. کزامیه کلام خداوند را مرکب از حروف و اصوات و هر امر مرکب از حروف و اصوات را حادث می‌دانند.

۴. معتزله همان حرف کزامیه را می‌زنند اما تفاوتشان در این است که کرامیه کلام را حادث اما قائم به خداوند می‌دانند اما معتزله کلام را قائم به خداوند می‌دانند ولی قیام حادث به ذات خداوند را جایز نمی‌شمارند (الظواهری، ۱۹۳۹: ۷۳).

در همین جا می‌توان به مسئله مهم و پرمناقشه خلق قرآن اشاره کرد که محور مناظرات اشاعره و معتزله و دیگر متکلمان بوده است. خلق قرآن، اولین مسئله اختلافی درباره صفت کلام الهی بوده که پیامدهایی هم داشته است. در رأس این پیامدها دیدگاه ویژه در باب سطوح و مراتب بلاغت است؛ چون از نظر معتزله کلام خداوند همچون کلام بندگان از جنس همین حروف و اصوات است که خداوند آن را در اجسام به گونه‌ای خلق می‌کند که معنایش شنیده و فهمیده شود و فرشته‌ای آن را به پیامبران می‌رساند و شامل امر و نهی و خبر و... است (عبدالجبار، بی‌تا، ۷: ۴۲۳)؛ اما از نظر اشاعره کلام خداوند غیر مخلوق (قدیم) و مثل علم الهی قدیم است. از نظر آن‌ها کلام خداوند، علم او، یکی است ولی معتزله برآنند که کلام خداوند شامل امر، نهی، خبر و... هم می‌شود و از این حیث مثل کلام بشر است؛ بنابراین بلاغت آن هم دارای طبقات و مراتب است. نتیجه و پیامد دیدگاه اشاعره و معتزله آن است که از نظر اشاعره تنوع سبکی در قرآن منتفی است؛ زیرا متن قرآن از دید ایشان یکی از صفات خداوند است که اختلاف‌بردار نیست. از منظر آنان امر و نهی و خبر و... تنها در رابطه با مخاطبان است تا کلام خداوند به این امور توصیف نشود.

رمانی، بلاغت‌دان معتزلی، بلاغت را دارای سه سطح می‌داند: ادنی، ادنی، متوسط. از نظر او ادنی معجزه است که همان بلاغت قرآن است و ادنی همان کلام بشر و بلیغان» (الرمانی، ۱۹۷۶: ۶۹-۷۰). از نگاه معتزله مبانی بلاغی قرآن همان مبانی بلاغی کلام بشری است و معیار زیبایی‌شناختی در متن قرآن همان معیارهای

زیبایی‌شناختی در هر متن ادبی دیگر است. این در حالی است که خطابی، بلاغت‌دان اشعری، بر آن است که «بلاغت ویژه قرآن و سرآمد دیگر بلاغت‌هاست و نسبت به دیگر گونه‌های کلام که به بلاغت توصیف می‌شوند، متمایز است» (الخطابی، ۱۹۷۱: ۲۲).

مجاز، مبنای تأویل

مهم‌ترین مسئله در مباحث بلاغی که منشأ اختلاف‌نظرها و جهت‌گیری در تبیین مقولات بلاغی شده، مجاز است. از همان آغاز مجاز خاستگاه اختلافات بود. دوگانه حقیقت و مجاز، مبنای اختلاف اشاعره و معتزله شده بود؛ لذا «معتزله مجاز را همچون سلاحی برای تأویل متونی برگرفتند که با اصول فکری‌شان در تناقض بود» (ابوزید، ۲۰۰۵: ۱۴۲). مسئله مجاز تنها محل نزاع متکلمان نبود بلکه در حوزه زبان‌شناسان و بلاغت‌دانان و ناقدان هم مطرح بود؛ اما بازتاب آن نزد متکلمان و زبان‌شناسان بیشتر بود؛ چنان‌که سیوطی آن را تنها در حوزه مباحث زبانی مطرح می‌کرد. از نظر او «فرق بین حقیقت و مجاز نه از راه عقل فهمیده می‌شود و نه نقل بلکه تنها با مراجعه به زبان می‌توان آن را فهمیده...» (سیوطی، ۱۹۹۸، ۱: ۳۶۲)؛ پس مجاز در قرآن پناهگاهی شد زبانی برای تأویل آیاتی که با باور معتزله ناسازگار نبود؛ یعنی یک مسئله زبانی، بار ایدئولوژیک گرفت و چیزی که به این مباحث جهت می‌داد، همان مبانی ایدئولوژیک بود. آنچه در پی می‌آید نمونه‌هایی از جهت‌گیری ایدئولوژیک معتزله و اشاعره در باب مجاز است.

قبل از هر چیز باید یادآوری کرد که مسئله مجاز با تبیین ویژه‌ای از آیات مربوط به توحید و تنزیه خداوند از صفات مشترک انسان و خدا ناشی می‌شود؛ چون معتزله در پی آن بودند تا هرگونه تشبیه و تجسم را از ذات باری نفی کنند اما اشاعره با انکار مجاز راه هرگونه تأویل را بستند. در جریان فکری اشاعره کسانی چون ابواسحاق اسفراینی اساساً منکر وقوع مجاز در زبان بوده است یا کسانی چون ابن حزم از فرقه

ظاهریه و ابن تیمیه و ابن قیتم هم از منکران مجازند. استدلال منکران مجاز در این نکته اساسی نهفته است که وجود مجاز و تنوع و توسع زبانی با هدف قرآن که روشنگری و هدایت است، در تعارض خواهد بود. از دید مخالفان معتزله «پذیرش گستردگی و اشتراک لغوی و مجاز در زبان با اصل دلالت‌گری زبان از نگاه معتزله در تعارض است؛ یعنی با پذیرش این نوع از کاربردها مبنای روشنگری قرآن زیر سؤال می‌رود...؛ چون توسع زبانی و مجاز در زبان قرآن به دلالت صریح و روشن آن آسیب می‌رساند و زبان به‌واسطه این گستردگی دلالت‌ها و مجازها به‌جای آن که هدایت کند، گمراه می‌سازد» (ابوزید، ۱۹۹۸: ۱۲۴).

به‌همین سبب بود که کسانی چون ابن تیمیه به مخالفت با معتزله در باب حقیقت و مجاز برخاستند. وی در کتاب «الایمان» به مسئله حقیقت ایمان و ارتباط آن با حقیقت و مجاز توجه کرده است. مهم‌ترین پرسش او در این حوزه آن است که آیا دلالت واژه ایمان بر اعمال به حقیقت است یا مجاز؟ ابن تیمیه در این کتاب مباحث زیادی آورده است و تا انکار مجاز در زبان پیش می‌رود. او خود هدفش از این تبیین را ایدئولوژیک می‌داند؛ یعنی زدودن هرگونه اثر مجاز از متن قرآن و می‌گوید: «روشن شد که میان حقیقت و مجاز برای کسی که میان آن دو جدایی می‌افکند، تفاوتی معقول، که بتوان آن دو را تمایز بخشید، وجود ندارد؛ پس هر لفظ در کتاب خداوند و رسول او مقید است به قیدی که تبیین‌کننده معنای آن است؛ لذا مجازی در کار نیست بلکه همه آن حقیقت است...» (ابن تیمیه، ۱۹۸۳: ۹۷). می‌بینیم که گرایش ایدئولوژیک ابن تیمیه او را به چنین موضعی کشانده است تا نه‌تنها وجود مجاز در قرآن بلکه وجود آن در زبان را هم انکار کند.

«انگیزه ابن تیمیه در این ادعا، گرایش بیش‌ازحد او به حقیقت شمردن معانی متن قرآن است تا باب تأویل آیات را ببندد و آیات مربوط به صفات باری و امثال متوسل شود، بلکه به خاطر آن است که می‌خواهد با تفسیر به رأی مبارزه کند؛ تفسیری که

همیشه بر مجاز استوار است» (خلیل برکه، ۱۹۸۴: ۱۵۷).

به نظر می‌رسد مسئله اصلی در مخالفت با مجاز در قرآن یا زبان به مسئله مهمی در تاریخ اندیشه بشری و به‌ویژه در جهان اسلام مربوط می‌شود که همان مسئله نزاع عقل و وحی است؛ اما در خصوص مسئله در میان متکلمان مسلمان به‌ویژه معتزله پایمسی دو مقوله اساسی «جبر» و «ارجاء» در میان است که این دو «مقوله بازتاب ابعاد سیاسی است» (ابوزید، ۲۰۰۵: ۱۳).

لفظ و معنا

لفظ و معنا هم یکی از محورهای نزاع میان اشاعره و معتزله است که با بررسی دقیق می‌توان به وجه ایدئولوژیک آن پی برد. ظاهراً نخستین کسی که مسئله لفظ و معنا را مطرح کرده، جاحظ بوده است. متکلمان هم به لفظ و معنا توجه کرده‌اند ولی کارشان با روش ادیبان و ناقدان اندکی تفاوت دارد. در میان ادیبان و ناقدان مسلمان که معمولاً از متکلمان و در پی تبیین اعجاز قرآن بوده‌اند، می‌توان چهار رویکرد را مشخص کرد:

۱. رویکرد جانبداری از لفظ؛ جاحظ و ابوهلال عسکری.

۲. رویکرد برابری لفظ و معنا؛ ابن قتیبه و قدامة بن جعفر.

۳. رویکرد امتزاج لفظ و معنا؛ ابن رشیق و ابن اثیر.

۴. رویکرد نظم یا رابطه بین لفظ و معنا؛ عبدالقاهر جرجانی.

جاحظ که اندیشمندی معتزلی است، مشکلی ندارد که لفظ را بر معنا ترجیح دهد؛ چون با ایدئولوژی اعتزالی او در تعارض نیست؛ اما رقیب اشعری او، ابن قتیبه، به علت ملاحظات ایدئولوژیک مخالف آن است. ابن قتیبه به جهت مسئله اعجاز قرآن جانب لفظ و معنا هر دو را می‌گیرد؛ چنان‌که در مقدمه الشعر و الشعراء، به تساوی میان لفظ و معنا اعتقاد دارد (ابن قتیبه، ۱۹۷۷، ۱: ۷۰).

وی در همین کتاب شعر را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱. ما حسن لفظه ومعناه.
۲. ما حس لفظه دون معناه.
۳. ما حسن معناه دون لفظه.
۴. ما ساء و قبح فی لفظه ومعناه (همان).

این تقسیم‌بندی در پی ردّ دیدگاه جاحظ است که لفظ را بر معنا مقدم می‌داشت؛ به عبارت دیگر وی با این تقسیم‌بندی بر آن پس‌زمینه و پیش‌فرض ایدئولوژیک خود متمرکز می‌شود که معتقد است اساس و بنیاد بلاغت عربی هماهنگی لفظ و معنا و انسجام آن دو است. درحقیقت ابن‌قتیبه و هم‌فکران وی برآنند تا بلاغتی تأسیس کنند که با روش‌شناسی آن‌ها در فهم اصول اعتقادی‌شان سازگار باشد؛ برای همین هم نتیجه و خروجی این بلاغت با بلاغت اعتزالی در تعارض است. مسئله لفظ و معنا در دوره‌های بعد در تاریخ اندیشه اشاعره و معتزله در مسئله خلق قرآن که بسیار میان ایشان چالش برانگیخت خود را نشان داد. این چالش دقیقاً زمانی بود که ابوالحسن اشعری کلام اشعری را پایه‌گذاری کرد.

بنابر آنچه گفتیم نزاع لفظ و معنا میان اشعریان و معتزلیان در ظاهر یک مسئله نقدی بلاغی بود اما در باطن مسئله‌ای ایدئولوژیک به‌شمار می‌رفت؛ چنان‌که جابری هم بر این باور است: «متکلمی که در پی بیان وجوه اعجاز قرآن در حوزه بیانی است، باید از سبک‌های بلاغت عربی آگاه باشد؛ چنان‌که یک بلاغت‌دان و ناقد ادبی همان‌گونه که به جلوه‌ها و سازوکارهای آن در گفتمان عربی توجه دارد، باید به قرآن به‌منزله یک سلطه پارادایمی تکیه کند؛ لذا مناقشات کلامی در موضوع لفظ و معنا جهت بلاغی گرفت و مناقشات بلاغی در همین موضوع، رویکرد کلامی یافت و پس نتیجه این شد که پژوهش بلاغی عربی، صبغه کلامی یافت» (الجابری، ۱۹۸۶: ۷۴).

معتزله و قصد (intention)

قصد از مسائل فلسفه زبان است که در قرن بیستم جایگاه مهمی در مباحث فلسفی زبانی یافت. از نظر فلاسفه جدید، مسئله قصد از جمله مهم‌ترین مسائل در خورتوجه بود. مسئله قصد و قصدیت از موضوعات زبانی فلسفی در مبحث گفتمان است که نخستین بار در دنیای جدید، جان سرل آن را مطرح کرد و از دو منظر فلسفه زبان و فلسفه ذهن به آن توجه داشت (Searle, 1983). قصد از مهم‌ترین پایه‌ها در بررسی مسئله معناست؛ به همین جهت میان دلالت (معنا) و کاربردشناسی معنا تفاوت قائلند؛ چنان‌که لیچ (Leech) میان دو جمله ذیل تفاوت قائل شد:

الف) منظورت چیست؟

ب) منظورت از این... چیست؟

تفاوت این دو جمله از نظر لیچ همان «حوزه معنا» (meaning) در جمله نخست، صرف نظر از بافت و موقعیت و گوینده و شنونده و دیگر عناصر آن است؛ حال آن‌که در کاربردشناسی معنا در فهم معنا عنصر گوینده (Speaker) یا کاربر زبان (user of language) به همراه قصدی که دارد، مطرح است (در جمله دوم) (Leech, ۱۹۸۳: ۶). مسئله قصد در بلاغت عربی هم تحت تأثیر گفتمان ایدئولوژیک است. قصد از نظر متکلمان معتزله بر دوگانه محکم و متشابه تکیه کرده و لذا هر تأویلی باید باتوجه به این دوگانه باشد؛ فهم قصد و دلالت از دید معتزله به شناخت صفات و افعال خداوند مبتنی است. این شناخت هم از نظر آن‌ها از حیث ترتب مسبوق بر معرفت شرعی است؛ بنابراین در مسئله دلالت زبانی، آن را تابع دلالت عقلی می‌دانند؛ به عبارت دیگر «از نظر معتزله کلام به اراده متکلم مرتبط است؛ چون متکلم یعنی فاعل الکلام...» (عبدالجبار، ۱۹۹۶: ۵۳۵). عبدالجبار مسئله قصد را به تأویل پیوند می‌دهد و متکلم یا فاعل الکلام را تأویل‌گر می‌نامد و می‌گوید: «تأویل‌گر باید به توحید و عدل خداوند آگاه باشد؛ یعنی از صفات لازم و صفات محال بر او آگاهی داشته

باشد. هرکس که این ویژگی را داشته باشد؛ یعنی از فقه و احکام شرع آگاه باشد و بتواند متشابه را بر محکم تفسیر و آن‌ها را تفکیک کند، چنین کسی می‌تواند کتاب خدا را تفسیر کند» (عبدالجبار، ۱۹۹۶: ۶۰۶).

پس قصد، واضح و روشن نیست بلکه با دیگر عناصر آمیخته و مجموعه‌ای است از عناصری که ساختارش را شکل می‌بخشند. در تحلیل گفتمان می‌کوشند تا قصد تعیین گردد و در پی بررسی عناصر دلالتی آن برمی‌آیند اما مسئله‌ای در فهم و معنای قصد مطرح است به نام «اعتبار تأویل» (The validity of interpretation)؛ یعنی «قصد، هدف اصلی تأویل‌گر نیست بلکه بررسی نظم دلالت و رابطه آن با معنا مطرح است؛ چون ثابت است و غیرمتغیر؛ چون مقاصد نویسنده که معنا از آن صادر می‌شود، به صورت نهایی ارائه می‌گردد اما متغیر، همان دلالتی است که هر تأویل‌گر متن براساس مقاصد و مقصد خود به آن می‌بخشد. با توجه به ثبوت و استمرار و تغییرات بافت‌های مختلفی که بررسی می‌شوند، می‌توان از درستی یا اعتبار تأویل سخن گفت؛ زیرا معنا موضوع فهم و تأویل است و دلالت، موضوع حکم و نقد... (مفتاح، ۱۹۹۰: ۱۰۵).

از طرفی معتقدند که «معنا باید از سر قصد باشد و اگر از سر قصد نباشد، معنا نیست؛ چون معنا را اساساً بر چیزی اطلاق می‌کنند که در آن قصد باشد اما اگر متن را از طریق دیگری بفهمند، معنا در آن عرضی است نه ذاتی... (الفاسی، ۱۹۸۵: ۱، ۱۱۱).

تمرکز بر بلاغت؛ چرا؟

در پایان به این پرسش باید پاسخ داد که چرا متکلمان معتزلی بر بلاغت تمرکز و پافشاری می‌کردند؟ پاسخ آن است که بلاغت و بیان از ابزارهای مهم اقناع و از سلاح‌های کارگر در مناظره و جدل است. معتزلیان برعکس اشاعره مردمانی آزاداندیش بودند؛ لذا همیشه در معرض مخالفت اشاعره قرار می‌گرفتند؛ همین موجب شد تا به چیزی روی آورند که در میدان مناظره خصم را شکست دهند و هیچ ابزاری

تأثیرگذارتر از بلاغت نبود؛ بنابراین روشن می‌شود که انگیزه معتزله از روی آوردن به مسئله بلاغت و مقولات بلاغی و تبیین آن‌ها رویکرد ایدئولوژیک بوده است تا بتوانند در برابر اشاعره هر آنچه را که با دیدگاهشان سازگاری نداشت، تأویل کنند. عجیب نیست اگر بگوییم ابداع بسیاری از مقولات بلاغی ساخته و پرداخته معتزله بوده است؛ مثلاً «اصطلاح "مذهب کلامی" از ساخته‌های جاحظ معتزلی است که ابن‌معتز از او نقل کرده است یا طرح مسئله خبر و انشاء و صدق و کذب هم از ساخته‌های آن‌هاست؛ چون در مناظرات از آن بهره می‌گرفتند. اصطلاح نظم نیز به وسیله ایشان طرح شد و گسترش یافت» (قصاب، ۱۹۸۵: ۴۵۳).

از دیگر مسائلی که متکلمان معتزلی باتوجه به رویکرد ایدئولوژیک در بلاغت مطرح یا آن را ابداع کردند، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- مذهب کلامی: این صنعت بدیعی نیز تحت‌تأثیر اندیشه‌های کلامی شکل گرفته؛ چنان‌که قزوینی در تعریف آن گفته است: «مذهب کلامی یعنی ایراد حجت مطلوب به شیوه اهل کلام...» (قزوینی، بی‌تا: ۳۷۴). این سخن قزوینی بیانگر پیوند وثیق میان مذهب کلامی به‌مثابه یک صفت بلاغی و روش متکلمان در جهت‌گیری به سمت و سوی مقاصد اقتناعی و انگیزه‌های ایدئولوژیک است.

- بدیع: جالب است که مفهوم بدیع هم با مقاصد ایدئولوژیک پیوند دارد. درحقیقت آنچه موجب طرح و پیدایش این صفت شده، نزاع‌های قومی در جامعه اسلامی و مسئله دفاع از زبان عربی در برابر جریان‌های شعوبی‌گری بوده است؛ نکته‌ای که خود ابن‌معتز بدان اشاره کرده است؛ یعنی بدیع واکنشی بوده است در برابر اذعان شعوبیه که می‌گفتند بدیع را از یونان وام گرفته‌اند؛ لذا کتاب البدیع ابن‌معتز به جهت دفاع از اصالت بلاغت عربی در برابر مخالفان آن تألیف شد. ابن‌معتز می‌گفت: «تا به مردم بشناسانم که نوگرایان از گذشتگان در باب بدیع گوی سبقت را نروده‌اند» (ابن‌المعتز، ۱۹۳۵: ۳).

نتیجه

- از آنچه گفتیم می‌توان نکات ذیل را به‌منزله نتیجه این پژوهش یاد کرد:
- بلاغت همواره با ایدئولوژی پیوندی تنگاتنگ داشته است.
 - مسئله اعجاز قرآن به‌مثابه رویکردی ایدئولوژیک در شکل‌گیری بلاغت در جهان اسلام سهم بسزایی داشته است.
 - اختلاف میان اشاعره و معتزله بیش از آن‌که صبغه علمی داشته باشد، صبغه ایدئولوژیک داشته است.
 - بسیاری از مباحث و مقولات بلاغی از جمله مسئله لفظ و معنا، فصاحت و بلاغت تنها یک پوشش بلورین بود تا نزاع‌های سیاسی، حزبی یا کلامی فلسفی را در خود پنهان سازد؛ لذا آنچه محوریت داشت، مسئله ایدئولوژی بود.

منابع

- ابن تیمیة، احمد بن عبدالحیم، ۱۹۸۳، کتاب الایمان، حققها جماعة من العلماء با شراف الناشر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم، ۱۹۷۷، الشعر والشعراء، تحقیق: احمد محمد شاکر، بی‌جا: مطبعة التراث العربی.
- _____، ۲۰۰۳، عیون الاخبار، تصحیح: دانی ابن‌منیر الزهوی، بیروت: المكتبة العصریه.
- _____، ۲۰۰۲، تأویل مختلف الحدیث، تصحیح: رضی فرج العمامی، بیروت: المكتبة العصریه.
- ابن‌المعتز، عبدالله، ۱۹۳۵، البدیع، تحقیق: اغنا طیوس کراتشقوسکی، لندن.
- ابوزهر، محمد، بی‌تا، تاریخ المذاهب الاسلامیه، قاهره: دارالفکر العربی.
- ابوزید، نصر حامد، ۲۰۰۵، اشکالیات، القراءة وآلیات التأویل، الغرب: المركز الثقافی العربی، الدارالبیضاء.
- _____، ۱۹۹۸، الانجاه العقلی فی التفسیر: دراسة فی قضیة المجاز فی القرآن عندالمعتزله، بیروت: المركز الثقافی العربی.

- الجابری، محمدعابد، ۲۰۰۹، تكوين العقل العربی، بیروت: مركز دراسات الوحدة العربیة.
- احمدی، وحیده؛ کریمزاده، عبدالله، ۱۳۹۴، زبان و مقبولیت ایدئولوژی‌های سیاسی در نظریه پُل دومان، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره دوم، بهار.
- الخطابی، حمدین محمد، ۱۹۷۶، البیان فی اعجازالقرآن، تحقیق: احمد خلف الله و محمد زغلول سلام، قاهره: درالمعارف.
- الرماني، عبدالله، ۱۹۷۶، النکت فی اعجازالقرآن، تحقیق: محمد خلف الله و محمد زغلول سلام، قاهره: درالمعارف.
- الظواهری، محمدالحسین، ۱۹۳۹، التحقیق التام فی علم الکلام، قاهره: مكتبة النهضة المصریة.
- الفاخوری، حنا؛ الجزّ، خلیل، ۱۹۹۳، تاریخ الفلسفه العربیة، بیروت: دارالجيل.
- القزوينی، خطیب، بی تا، التلخیص فی علوم البلاغة، تصحیح: عبدالرحمن برقوقي، بیروت: دارالفکرالعربی.
- بدوی، عبدالرحمن، ۱۹۷۱، مذاهب الاسلامیین، بیروت: دارالعلم.
- توحیدی، ابوحيان، بی تا، الامتاع والمؤانسة، تصحیح: احمدامین، بیروت: المكتبة العصریة.
- جاحظ، ابوعثمان عمروبن بحر، ۱۹۴۸، البیان والتبيين، تحقیق: عبدالسلام هارون، بیروت: دارالفکر.
- حسنی، سیدحمیدرضا؛ علی پور، مهدی، ۱۳۸۹، درنگی در معناشناسی و ماهیت‌شناسی تحلیلی واژه «پارادایم»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، سال ۱۶، شماره ۶۳، تابستان: صص ۷۷-۹۶.
- خلیل برکه، ابراهیم، ۱۹۸۴، ابن تیمیّه و جهوده فی التفسیر، بیروت: المکتب الاسلامی.
- ریکور، بول، ۱۹۹۱، البلاغة والشعرية والهرمونوطيقا، ترجمه مصطفی ترحال، مجله فکر و نقد، شماره ۱۶.
- زرزور، عدنان، ۱۹۷۱، الحاکم الجشمی ومنهجه فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الرساله للطباعة والنشر.
- سرحان، هیثم، استراتیجیة التأویل الدلالی عندالمعتزله، نادى التراث، ابوظبی، الطبعة الاولى، ۲۰۱۲.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۹۹۸، المزهر فی علوم اللغة وانواعها، تحقیق: محمد جاء المولى و دیگران، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- عابدی، مهدی، ۱۳۸۸، حقیقت و زبان، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- عبدالجبار المعتزلی، ابوالحسن، بی تا، المعنى فی ابواب التوحید والعدل، تحقیق: ابراهیم مدکور، بی جا.
- _____، ۱۹۹۶، شرح الاصول الخمسه، تصحیح: عبدالکریم عثمان، قاهره: مكتبة وهبه.

- عسكرى، ابوھلال، الصناعتين، ١٩٨٦، تصحيح: على محمد البججاوى و محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت: المكتبة العصرية.
- عضدانلو، حميد، ١٣٩٦، از ايدئولوژى تا گفتمان، مجلة اطالعات سياسى - اقتصادى، شماره ٣٠٧، بهار و تابستان.
- قصاب، وليد، ١٩٨٥، التراث النقدى والبلاغى للمعتزله حتى نهاية القرن السادس الهجرى، الدوحة: دارالتقافه.
- لارين، خورخه، ١٣٨١، مفهوم ايدئولوژى، ترجمه فريبيرز مجيدى، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- مفتاح، محمد، ١٩٩٠، مجهول البيان، مغرب: دار توبقال للنشر.
- هيوز، استوارت، ١٣٧٨، هجرت اندیشه اجتماعى، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- Faircoulgh, N (2012), Political Discourse Analysis. Fairclough. N: (1955), critical discourse analysis, the critical study of language, London, and New York: longman.
- John R, Searle (1983), Intentionality: an essay in the philosophy of mind, Cambridge: University Cambridge press.
- G. Leech, (1983), Principals of Pragmatics, London: oxford university.

Abstract**Rhetoric and Ideology**

Seyed Hosein Seyedi*

Seyed Mohammad Javad Seyedi**

No one is without presuppositions and these presuppositions form our judgments and viewpoints regarding the phenomena in the world. Systems of thought are also subject to this rule since they can be based on ontological, epistemological or ideological bases. The ideological basis has an import on the making of concepts and theorizing. The influence of pre-conceptions can be seen in the theories of Arabic rhetorics. Arabic rhetorics was formed in a historical context under the influence of religious, cultural, social and political parameters. The present paper tries to shed some light on the role of ideology in the formation of rhetorical analyses, focusing on the views of Ash'ari and Mo'tazeli theologians. The results show that Muslim theologians, especially the Motazelis, defined their rhetorical concepts according to their ideological stances. Keywords: Rhetoric, ideology, theologians, Ash'aris, Mu'tazilit

Keywords: ???

* Professor of Arabic Department University of Ferdosi. (Corresponding author)

Seyedi @um.ac.ir

** PHD of Western Philosophy and Professor of Allameh Tabataba'i University.

sorooshseyyedi@gmail.com